F1js1\_13980923-037\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة سی و هفتم

۲۳ آذر ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث اینکه آیا حکم عدة قرشیه مربوط به امرئه‌ای هست که انتسابش به قریش از ناحیة پدر هست یا انتساب به قریش از ناحیة مادر هم کفایت می‌کند، عبارتی را از مرحوم شیخ اعلی الله مقامه نقل کردیم که مرحوم شیخ فرموده بودند که اینکه ما انتساب به ام را کافی بدانیم عملاً به اطلاق قرشی بر فرض این مطلب در قرشیه بپذیریم که اطلاق دارد منسوب به ام را هم شامل می‌شود ربطی به بحث ما ندارد. چون عبارتی که در روایت وارد شده قرشی نیست. امرأة من قریش هست و امرأة من قریش شامل منسوب من قبل الام نمی‌شود.

ما عرض می‌کردیم که برای ما روشن نشد که فرق بین این دو تا عبارت چیست.

بعد که یک مقداری دقت کردم دیدم که نه بین این دو تا عبارت فرق هست و می‌شود اینها را فرق گذاشت.

کلمة قرشی یعنی منسوب به قریش. اصل معنای لغوی‌اش به معنای منسوب به قریش هست. حالا یک بحث این هست که آیا این تنظیم قبائلی عرب که براساس نسبت به أب هست منشاء انصراف می‌شود یا منشاء انصراف نمی‌شود. آن بحث‌هایی هست که در مورد قرشی هست.

ولی کلمة قریش که امرأة من قریش که تعبیر شده اصل قریش اسم یک شخص است. اسم آن جد این خانواده است.

این اسمی که ابتداءً اسم یک فرد هست و وضع اوّلیه‌اش در مورد یک فرد هست به وضع ثانویه در مورد یک قبیله به کار برده می‌شده. مثل سعلبه، خذاعه، بجیله که اصلش لقب یک فرد هست ولی بعداً در مورد یک قبیله به کار برده می‌شود. این وضع ثانوی این کلمات ناشی از آن تنظیم قبائلی قبیله‌ها. این تنظیم باعث می‌شود که یک وضع ثانوی کلمه پیدا کند. آن وقت قریش مشترک لفظی می‌شود بین آن شخص خاص و قبیلة خاص که چه بسا ممکن است اطلاقش بر آن شخص خاص هم دیگر متروک بشود، محجور بشود و فقط در این معنای قبیله به کار برود.

اینجا کلمة قریش یک وضع ثانویه پیدا کرده. این با قرشی فرق دارد. قرشی یعنی منسوب به آن شخص خاص. حالا نسبت به آن شخص خاص را ممکن است بگوییم که هم نسبت از جانب پدر صدق می‌کند هم نسبت از جانب مادر همة اینها یک نوع نسب هست. بنابراین همین که نسبت به قریش داشته باشد کفایت می‌کند برای اینکه این شخص قرشی خوانده شود.

ولی در مورد امرأة من قریش این شکلی نیست.

البته این بحث یکی دو تا نکتة مکمل دارد. آن این است که اصلاً کلمة قرشی خودش باید یک دقت بشود که آیا مراد از قرشی منسوب به آن شخص است یا منسوب به این قبیلة خاص است؟ اصلاً قرشی نسبت به آن شخص درش ملاحظه می‌شود؟

ظاهراً قرشی منسوب به این قبیلة خاص است. یعنی قرشی به معنای منسوب به آن شخص، آن اطلاق قریش بر یک شخص مشخص چه بسا اصلاً نسیاً منسیا باشد و یک اطلاق مهجوری باشد.

معنای اصلی لغوی منسوب به یک قبیله یک معنای عامی است. یعنی ارتباطی با این قبیله داشته باشد. ارتباط با قبیله می‌تواند ارتباط نسبی باشد، می‌تواند ارتباط به ولاء باشد. مولای آن قبیل باشد. حالا انواع و اقسام ولاءها. ولاء عتق، ولا نزول. ولاءهای مختلفی که در کتاب‌های لغوی و فقهی مطرح شده. می‌تواند مثلاً یک کسی در یک قبیله‌ای ساکن شده باشد، با آن قبیله نسبت داده شده باشد. امثال اینها که در کتاب‌های رجالی هست فلان کس سکن فی بجیله، فقیل له بجلی. در قبیلة ساکن شد به خاطر همین عنوان بجلی پیدا کرد.

اصل مفهوم قرشی یک معنای عامی است.

اینکه چطور شد از این معنای خاص یک مفهوم محدّد، مثلاً مولای قریش کفایت نمی‌کند، کسی که نازل در قبیلة قریش کفایت نمی‌کند و امثال اینها ممکن است شخصی بگوید که آن تنظیم قبائلی منشاء انصراف می‌شود. ممکن شخصی بگوید نه تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کند یک چیز ارتباط تکوینی باید با این قبیله داشته باشد و این اگر ارتباط تکوینی را ما قائل بشویم بگوییم آن چیزی که منشاء این نسبت شخص به قریش هست ارتباط تکوینی است، ممکن است بگوییم ارتباط تکوینی از ناحیة پدر باشد، ممکن است از ناحیة مادر باشد، بنابراین اختصاص ندارد به جایی که از ناحیة پدر ارتباط داشته باشد.

علی ای تقدیر غرضم این هست که بین کلمة قرشی و کلمة امرأة من قریش از چند جهت تفاوت هست. اوّلاً قرشی اصل معنای لغوی‌اش ممکن است بگوییم منسوب به قریش یعنی همان شخص خاص هست ولی امرأة من قریش یعنی مربوط به قبیلة قریش و کسی را از یک قبیله می‌دانسته‌اند که نسبتش ابوی باشد.

ثانیاً اگر قرشی تعبیر می‌شد ممکن بود بگوییم اینکه نسبت در اینجا یک نسبت خاصی است به اعتبار آن تناسبات حکم موضوع هست و این تناسبات حکم موضوع منشاء می‌شود قرشی که معنای لغوی‌اش یک معنای عام است در یک معنای خاصی تعیّن پیدا کند. امرأة من قریش از باب اصلاً انصراف نیست. معنای قریش امرأة من قریش یعنی کسی از این قبیله هست. شخصی که از قبیله باشد باید از ناحیة پدر به آن قبیله منسوب باشد تا امرأة من قریش صدق بکند.

این مکمل بحث سابق.

در بحثی که در جلسة قبل شروع کردیم.

شاگرد: دقت را می‌شود رویش حساب باز کرد، شما بحث جلسة گذشته فرمودید. اینها زیاد تفاوتی ندارد. کلمات هم

استاد: نه. مرحوم شیخ عقیده‌اش این است که چه قرشی بگوییم چه امرأة من قریش بگوییم همه‌اش منسوب به اب است. ایشان عقیده‌اش این هست ولی می‌گوید اگر شما این را نپذیرید در قرشی که اختصاص به منسوب به اب دارد این ان قلت و قلت‌ها را مطرح کنید در امرأة من قریش نمی‌شود این قلت و قلت‌ها را مطرح کرد. درست است مرحوم شیخ هر دو را می‌گوید اصلاً معنایش خاص است. اینها می‌گوید معناهایش تفاوت ندارد ولی بحث سر این هست که آیا ما می‌توانیم با عدم پذیرش اختصاص واژة قرشی به منسوب به قریش من قبل الاب در امرأة من قریش اختصاص را قائل بشویم؟ بحث این بود. ما می‌گفتیم کأنّ بین این دو تا عبارت فرقی نیست. بین این دو تا عبارت فرق هست. ولو اینکه همچنان که مرحوم شیخ هم تعبیر می‌کنند این کلمة قرشی، کلمة امرأة من قریش همة اینها آن چیزی که منشاء این اطلاقات می‌شود منشاء انصراف در قرشی و منشاء وضع ثانوی در امرأة من قریش شده نظام تنظیم قبایلی است.

یعنی تنظیم قبایلی که از جانب اب هست هر دو جهت مشترک دارند و هر دویش هم اختصاص دارند به منسوب من قبل الاب. بحث این است اگر این حرف اوّلیه را نپذیریم، آیا می‌توانیم بین اینها تفکیک قائل بشویم؟ که مرحوم شیخ می‌فرماید. من قبلاً هم عرض می‌کردم که تصویر نمی‌شود ولی تصویر می‌شود. این دو تا می‌تواند با هم فرق گذاشته بشود. بنابر یک مطلبی که درست نیست. آن مبنای عدم پذیرش اختصاص قرشی به منسوب به اب.

بحث جلسة قبل در مورد این بود که حالا شک کردیم که زنی قرشیه هست یا قرشیه نیست. احکام قرشیه را بار کنیم یا احکام غیر قرشیه را؟

مرحوم آقای خویی با استصحاب عدم ازلی فرموده بودند احکام غیر قرشیه بار می‌شود. ما آنجا مناقشه کردیم که نه استصحاب عدم ازلی جاری نیست.

یک تقریب اینجا در کلمات فقها این تعبیر وارد شده که در هنگام شک در قرشیت و عدم قرشیت فالاصل عدمه.

در توضیح این اصلی که در کلمات فقها وارد شده مرحوم آقا جمال خوانساری در حاشیة شرح لمعه احتمالات مختلفی را مطرح کرده و مفصل در موردشان بحث کرده که مرحوم شیخ به خلاصه‌ای از آنها اشاره کرده. به اصل احتمالات بدون اینکه به اصل‌هایش. مثلاً یکی از احتمالاتی که در این اصول داده شده این هست که مراد از این اصل عدمه الظهور الناشی من الغلبه است. ظهوری که از غلبة غیر قرشیه در میان زن‌ها ناشی شده باشد.

بعد ایشان مناقشه می‌کند که این ظهور با یک ظهور دیگری منافات دارد و آن ظهور واجدیت صفت نسبت به اینکه خون خون حیض است. فرق بین قرشی و غیر قرشی این است. در غیر قرشیه خون واجد اوصاف در حد فاصل ۵۰ و ۶۰ حکم به حیض بودنش در غیر قرشیه نمی‌شود در قرشیه می‌شود. همچنین خونی که در ایام عادت دیده می‌شود. ایشان می‌گوید ظهور واجدیت اوصاف در اینکه خون حیض است یا ظهور رؤیت خون در ایام عادت در اینکه آن خون حیض است این دو تا با همدیگر تعارض می‌کند. این ظهور البته یعنی طریقیت، اماریت، کاشفیت و امثال اینها.

یک همچین بحث‌هایی هست و استصحاب‌های مختلف درست می‌کند، صور تعارض می‌اندازد و بحث‌های متعددی وارد شده.

مرحوم شیخ می‌فرمایند که اصلاً مراد از این اصل این احتمالاتی که مرحوم آقا جمال مطرح فرمودند نیست. یک احتمال دیگری هست که این حرف‌ها و این بحث‌ها در موردش نمی‌آید آن اصالة عدم الانتساب المعول عند الفقهاء فی جمیع المواضع هست. اصالة عدم الانتساب.

این عبارت را مرحوم حاج آقا رضا همدانی هم در مصباح الفقیه آوردند که اصالة عدم الانتساب المعول علیه عند العلماء فی جمیع الموارد مطرح فرمودند. بعد فرمودند اصل اینکه کأن یک اصل عقلایی وجود دارد در جایی که یک حکمی روی یک قبیله‌ای بار شده باشد، اگر ثابت نشود شخص در آن قبیله هست آن حکم را بار نمی‌کنند، اصل این مسلم هست و فقهاء روی همین جهت در موارد مختلف به این اصل تمسک می‌کنند در کلام مرحوم آقای خویی هم توضیحی در مورد این مطلب آمده در توضیح فرمایش مرحوم نایینی. مرحوم حاج آقا رضا می‌فرمایند که این اصل مسلم است ولی حالا نکته‌اش چی است؟ ما خیلی اصرار نداریم نکته‌اش را هم بیان کنیم. ولی ممکن است لعلّ نکته‌اش این باشد که غلبة، حالا تعبیر غلبه می‌کند یا ندرت آن طرف تعبیر می‌کند الآن یادم نیست. بالأخره اینکه قرشیه چون ندرت دارد در میان طوائف یا غیر قرشیه غلبه دارد در میان طوائف، به علاوة اینکه شارع مقدس معمولاً به جهت انسداد باب علم یک امارة ظنیه را حجت می‌کند، شارع یا عقلا امارة ظنیه را حجت می‌کنند این باعث شده که عقلا از یک طرف دیدند که مثلاً قبیلة قریش، حالا این اختصاص به قبیلة قریش ندارد، در مورد همة قبایل هست. یک قبیله‌ای را که حکمی بر آن بار می‌شود معمولاً این قبیله نسبت به سایر قبایل و نسبت به همة قبایل یک فرد نادری هست. روی همین جهت از یک طرف یک مورد مشکوک را انسان ظن حاصل می‌شود برای اینکه این از آن قبیل نیست به خاطر اینکه الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب از یک طرف، از طرف دیگر چون باب علم منسد است، به دلیل انسداد باب علم ما باید به ظن تمسک کنیم بنابراین حکمت اعتبار این اماره همچون معمول امارات که حکمت جعلش انسداد باب علم هست این هم باعث شده که باب علم چون منسد است، این را عقلا معتبر دانسته باشند.

این فرمایشی هست که مرحوم حاج آقا رضا دارد.

مرحوم حاج آقا رضا می‌فرمایند که اصل اینکه یک بنای عقلایی وجود دارد، یک اصل عقلایی وجود دارد این مسلم است. حالا نکته‌اش چی باشد، بدانیم یا ندانیم خیلی مهم نیست. مهم این است که اصل عقلایی عدم انتساب وجود دارد که ما این اصل را از عمل کردن به این اصل در موارد مختلف کشف کردیم.

علماء، فقها در موارد مختلف فقه آثار عدم یک قبیله را در موارد شک بار می‌کنند. این خودش نشانگر این هست که اینها به آن اصل عقلایی پایبند هستند.

که مرحوم آقای خویی همین مطلب را در توضیح فرمایش مرحوم نایینی آوردند که مرحوم نایینی با وجودی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارند با این حال اینجا قبول کردند که در موارد شک اصل عدم قرشیت هست، آن هم به این اصل تمسک کردند که یک مقداری در تقریرات درست مطلب دنبال نشده، آن که مرحوم نایینی می‌خواهد بگوید اجماع نیست، سیرة عقلا هست و بحث به گونة دیگری غیر از آن گونه‌ای که مرحوم آقای خویی دنبال کردند باید دنبال بشود.

مرحوم امام اینجا یک عبارتی دارند در حاشیة این چاپ ارجاع داده شده به فرمایش حاج آقا رضا. در حالی که خیلی فرق هست بین فرمایشی که ایشان دارند و البته رد می‌کنند، مطلبی که نقل می‌کنند و رد می‌کنند و فرمایش حاج آقا رضا. اگر هم مراد فرمایش حاج آقا رضا باشد، این اصلاً ربطی به فرمایش حاج آقا رضا ندارد. نمی‌دانم ایشان اشاره به چه کلامی هست.

من عبارتشان را می‌خوانم.

مرحوم امام دارند ثم مع ان الشک فی کون امرأة قرشیة لا تجری اصالة عدم القرشیة او عدم الانتساب الی القریش لو کان المراد بها الاستصحاب لما حقد۲۰:۴۳ فی محله.

اصالة عدم القرشیة را ایشان قبول ندارند، حالا وجه‌اش. می‌گوید اینها از باب عدم نعتی نیست، عدم محمولی است. توضیحاتی در جای خودش دارد که حالا بماند.

و ان کان المراد بها الاصل العقلائی المستند الی الغلبة و ندرة الطائفة بین سائر الطوائف فلها وجه و ان لم یخلو من اشکالٍ منشائه عدم ثبوت هذا الاصل و عدم ندرة هذه الطائفة بحد یتّکل العقلاء علی الاصل لد الشبهة فی کتاب الطهارة، جلد ۱، صفحة ۸۳، چاپ جدیدش.

این عبارت هیچ ربطی به فرمایش حاج آقا رضا ندارد. اوّلاً مرحوم حاج آقا رضا آن اصل عقلایی را از غلبه و اینها کشف نکرده. اصل اصل را مسلم می‌داند در مورد وجهش دارد توضیح می‌دهد. تازه وجهی هم که دارد توضیح می‌دهد غلبة صرف نیست. پای انسداد را وسط می‌کشد. این خیلی بین این دو تا فرمایش فاصلة زیاد هست.

علی ای تقدیر حالا فرمایش مرحوم امام ناظر به فرمایش حاج آقا رضا هست یا نیست به آنش خیلی مهم نیست، اشکالات بیشتر به مصحّح کتاب این اشکال وارد است. ولی اصل مطلب که مرحوم امام مطرح فرمودند دو نکته اینجا هست که باید مد نظر باشد که در فرمایش ایشان مد نظر نبوده.

یک نکته اینکه همان نکته‌ای که در کلام مرحوم حاج آقا رضا اشاره به آن شده. بحث انسداد اینجا هم یکی از نکات بحث است.

مرحوم کأنّ می‌خواهند اشاره بفرمایند که باید غلبه در حدی باشد که اطمینان حاصل بشود به اینکه شخص برای این قبیله نیست تا عقلا بخواهند بر طبق آن رفتار بکنند. در حالی که اینجور نیست که امارات عقلائیه دائر مدار اطمینان نیستند خیلی از امارات عقلائیه به خاطر انسداد نوعی باب علم حاصل شدند. بحث را باید این دنبال کرد که آیا واقعاً اینجا انسداد باب علم هست، نیست. بحث را به این سبکی که ایشان دنبال کردند نباید دنبال کرد.

نکتة دوم این که در کلمات فقها در بحث‌های مربوط به انتساب به یک قبیله خیلی وقت‌ها می‌گویند که شهرت محلی انتساب به آن قبیله را ثابت می‌کند. این در کلمات فقها زیاد است. ممکن است ما اینجوری مطرح بکنیم، بگوییم آن که اماره هست شهرت انتساب یک قبیله اثبات می‌کند از آن قبیله است، عدم الشهرة امارة بر عدم آن قبیله است. آن که منشاء می‌شود بگوییم یک نفر قرشی نیست صرف شک نیست. شک در ظرف عدم وجود شهرت. به این بیان که اگر این آقا از قبیلة قرشیه بود کأنّ مشهور می‌شد. یک چیزی از مصادیق لو کان لبان و امثال اینها است. مصداق‌های آن قاعدة کلیه.

بنابراین چون مشهور نشده است ما کشف می‌کنیم که از آن قبیله نیست. حالا اینکه کشف می‌کنیم یک موقع می‌گوییم اطمینان حاصل می‌شود که از آن قبیل نیست یک جور.

یک جور دیگر اینکه پای انسداد را هم باز وسط می‌کشیم.

می‌گوییم نه عدم شهرت یقین نمی‌آورد. ولی ظن می‌آورد و این ظن به جهت انسداد باب علم عقلا این ظن را حجت می‌دانند.

یک موقعی ما اساساً ملاک را ظن قرار می‌دهیم. می‌گوییم موضوع انتساب به یک قبیله، موضوعی هست که تحصیل علم در موردش دشوار هست، غالباً علم حاصل نمی‌شود به خاطر همین انسداد صغیر اقتضاء می‌کند که اینجا ظن معتبر باشد. کما اینکه در یک سری موارد فقها همین مطلب را فرمودند. مرحوم سید مرتضی در بحث امکان تعبد به ظن اینجوری مطرح می‌فرماید در جواب شبهات ابن غبه ایشان می‌گوید ما تعبد به ظن را جایز می‌دانیم. ممکن می‌دانیم. به خاطر همین هم هست در یک سری موارد اصلاً تعبد به ظن هم شده. در جایی که شک در قبله داشته باشیم، شک در وقت داشته باشیم، آنجاها ظن حجت است. ولی اینکه در احکام الهی ظن را شارع حجت کرده باشند مشکلش این نیست که اشکال عقلی دارد. مشکلش این است که شارع تعبد نکرده. اثباتاً دلیل نداریم ولی ثبوتاً مانعی ندارد. ایشان آن بحث نسبت به حجیت ظن در وقت و قبله را به عنوان یک امر مفروق عنه تلقی می‌کند کأنّ آن مسلم هست از آن مفروق عنه بودن برای پاسخ به شبهات ابن قبه کأنّ محال می‌داند از آن هم استفاده می‌کند.

یک سری موارد هست که به دلیل اینکه تحصیل علم دشوار هست شارع مقدس ظن را حجت کرده. این یک بیان است که انسداد صغیر است. بیانی که اینجا در کلمات فقها مطرح هست و در کلام مرحوم حاج آقا رضا هم مطرح است انسداد صغیر به آن معنا نیست. بحث ایشان این است که شهرت ظن خاص هست در اثبات انتساب به یک قبیله.

عبارت دیگر که من هم اضافه کردم عدم شهرت هم، البته اینجا مرحوم حاج آقا رضا بحث شهرت را مطرح نکرده ولی در جاهای دیگر که شهرت را مطرح می‌کنند اینجوری می‌توانیم مطرح کنیم، بگوییم که شهرت یک ظن خاص است و مطلق ظن را نمی‌خواهیم حجت بدانیم. یک ظن خاص را عقلاء معتبر کردند، نکته‌ای که این ظن خاص را معتبر کردند انسداد باب علم است.

البته اینکه چرا در میان این ظنون این ظن خاص را معتبر کردند آن انسداد آن را تعیین نمی‌کند. انسداد اصل اینکه باید یک امارة ظنیه را معتبر می‌کردند، باید از علم تنزّل کنیم به ظن اعتماد کنیم اصل آن انسداد است. ولی حالا چطور شد که این شهرت را اعتماد کردند چون چه بسا اگر به اصل ظن اکتفاء می‌کردند و او را ملاک قرار می‌دادند برای افراد دشوار بود تشخیص صغریات، یک شیء خاص را حجت کردند. کما اینکه خبر واحد را حجت شده بنابراین که یک حجیت عقلایی دارد این بحثش این است، اصل اینکه چرا امر حجیت دائر مدار علم نبوده است، به خاطر انسداد باب علم است. ولی حالا که انسداد باب علم شد چرا مطلق ظن را حجت نکردند؟ آن گاهی اوقات اینکه بخواهند مطلق ظن را حجت کنند خودش هم باعث عدم انضباط می‌شود.

برای اینکه یک نظمی پیدا کند یک امارة خاصی که نوع مواردش مطابق واقع هست آن اماره را می‌آید عقلا معتبر می‌کند، شارع معتبر می‌کند و امثال اینها.

تعبیر مرحوم حاج آقا رضا هم این هست که انسداد حکمة الجعل است نه علة الجعل. حکمت جعل یعنی جزء العلة است. اینکه چرا شهرت منشاء اثبات انتساب به یک قبیله و عدم شهرت منشاء اثبات عدم انتساب به آن قبیله می‌شود حکمتش انسداد است. یعنی جزء العله‌اش انسداد است. اصل اینکه چرا حکم دائر مدار علم نبوده آن به جهت انسداد است. ولی اینکه چرا این امارة خاص را معتبر کردند آن یک نکات دیگری باید ضمیمه بشود تا این امارة خاص را معتبر کرده باشند. این فرمایشی هست که مرحوم آقایان دارند و به نظر می‌رسد مطلب درستی هم هست. یعنی عملاً آن چیزی که در اینجور موارد حکم دائرمدار او هست شهرت انتساب به یک قبیله است و تا وقتی که یک شهرت. شهرت محلی امثال اینها و بحث سیادت همینجور هست، بحث‌های چیزهای دیگر.

مثلاً در بحث سیادت کسی که اشتهار داشته باشد به سیادت این اشتهار باعث می‌شود سید بودنش ثابت بشود بتواند مثلاً از خمس استفاده کند. صدقه بر او حرام می‌شود. احکامی که موضوعش سیادت هست که جواز خمس، حرمت استفاده از صدقه و سایر احکامی که موضوعش. فرض کنید اگر ما جمع بین هاشمیتین را محرّم دانستیم آن موضوع با اشتهار به سیادت اثبات می‌شود.

از آن طرف یک سری موضوعات هست برای عدم انتساب به یک قبیله است. فرض کنید. زکات برای غیر هاشمی است. یا مطلق صدقة واجب برای غیر هاشمی است. در ما نحن فیه اعتداد در ۵۰ سالگی، این برای غیر هاشمی است. و همچنین احکام دیگر.

این احکام موضوعش با اشتهارش به عدم انتساب به آن قبیله اثبات می‌شود.

ظاهراً ملاک همان اشتهاری هست که در کلمات فقها هم.

اینجا البته نیاوردند ولی در جاهای دیگر این کلمة اشتهار را مطرح کردند و دیدم در شرح کافی، نمی‌دانم برای ملا صالح مازندرانی است یا برای پسرش یا نوه‌اش ملا هادی مازندرانی است، چون اینها قسمتی‌اش برای ملا صالح است، قسمتی‌اش تکمیلش است، یادم رفته برای کدام، فکر کنم برای قسمت ملا هادی مازندرانی بود.

آنجا همین روایات بحث را که آورده به تناسب نمی‌خواهد قبول کند که بحث قرشیه و غیر قرشیه ملاک هست، می‌گوید که: جماعة من النسوة ممن اشتهرت بعدم القرشیة. اینها به من خبر دادند که در سن ۵۲ سالگی اینها دقیقاً همان حیضشان به مثل قبل و امثال اینها ادامه داشته و هیچ تفاوتی نکرده.

آنجا کأنّ موضوع اشتهار به عدم قرشیت و عدم اشتهار است. می‌گوید با وجود اینکه اینها آن موضوع عدم اشتهار به قرشیت را دارا هستند ولی می‌بینیم که خارجاً اینها حیضشان به همان حالت حیضی خودشان باقی هست و این را به عنوان یک اشکالی در مسئله مطرح کردند.

یک موضوعی هست الآن طرحش می‌کنم فردا در موردش صحبت کنم.

علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که اینجا ملاک شهرت و عدم شهرت هست.

اینجا یک بحثی مطرح است، بحثی هست که در فرمایشات حاج آقا مطرح شده. ببینیم تا چه این فرمایششان را می‌توانیم باهاش موافقت کنیم. ایشان می‌فرماید که اگر مواردی که انسان شک می‌کند که زنی قرشیه هست یا قرشیه نیست. اگر احیاناً صفات حیض دقیقاً به همان حالتی که قبل از حیض بوده ادامه داشته باشد، یعنی آن مستقیمة الحیض باشد، دقیقاً به همان شکلی که قبلاً بودند الآن هم ادامه داشته باشد. خود همین کأنّ اماره هست بر اینکه این خانم قرشیه است. همین صورتی که مرحوم مازندرانی مطرح کرده زنانی خبر دارد که در ۵۲ سالگی دقیقاً به همان شکلی که قبلاً خون می‌دیده‌اند، الآن هم خون می‌بینند اینها فوقش این است که اشتهار به عدم قرشیت دارند. به خصوص حاج آقا می‌فرمودند که اینکه تعبیر می‌کنند اشتهار به عدم قرشیت، اشتهار به عدم سیادت باید تعبیر بشود. چون در مورد غیر سادات قبایل قرشی غیر سادات تنظیم نیست. در کتابی ثبت نشده که بگوییم اشتهار به عدم قرشیت دارند یا نه. در واقع اشتهار به عدم سیادت هست. اشتهار به عدم سیادت ملاک نیست. آن که ملاک هست باید اشتهار به عدم قرشیت داشته باشد. و این موضوعش در ما نحن فیه نمی‌آید.

ایشان اینجا اشکال صغروی دارند که آن که ملاک هست اشتهار است. در بحث خمس و امثال اینها عیب ندارد. اشتهار به قرشیت داشته باشیم یک حکمی دارد. اشتهار به عدم قرشیت باشد یک حکم دیگر دارد. ولی در بحث اعتداد ملاک قرشیت است. و این قرشیت اینکه اشتهار به قرشیت داشتن و نداشتن آن خیلی.

اشتهار به قرشیت داشتن در مواردی که طرف سید باشد احراز می‌شود. ولی اشتهار به عدم قرشیت داشتن را چطوری می‌شود موضوعش را احراز کرد؟ با توجه به اینکه ممکن است از غیر سادات قرشی باشد. قرشی باشد ولی غیر سید باشد. ایشان اینجا روی همین جهت می‌فرماید که شارع مقدس صفات را که اماره قرار داده اگر شخصی دقیقاً خونی ببیند مثل قبل در ایام عادت همانجور خون ببیند با صفات و امثال اینها خود همین کاشف از این است که این شخص قرشی است. نمی‌گوییم سید است، قرشی است بنابراین احکام سید بر او بار نمی‌شود. این کاشف بر قرشیت هست و وقتی قرشیتش اثبات شد عده‌اش تا ۶۰ سالگی هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]